

پائولو کوئیلو، و

معنویتِ ممسوخِ مدافعِ وضعِ موجودِ عالم

«خودم تعالی فردی» اش امری است که در عصر جدید و دوران مدرن به صورتی مضاعف در آمده است. همین امر موجب گردیده که عذاب «از خود بیگانگی» به میزان بسط مدرنیته و تعمیق سیر انحطاطی آن از اواخر قرن هیجدهم و بویژه در قرون نوزده و بیست، به نهایت تلخی و گزندگی خود برسد.

فلسفه و ادبیات قرن بیستم، هر یک به طریقی، روایت این حکایت دردناک از «خودبیگانگی» هستند. در ادبیات داستانی قرن بیستم و در آثار «کتوت هامسون» و «کافکا» و «سارتر» و «کامو» و نمایشنامه‌های «بکت» و «یونسکو» و رئالیسم جادویی «صدسال تنهایی» و «پاپیز پدرسالار»، مرزهای یک بن‌بست تاریخی - فرهنگی در جامعه‌ای داستانی و نمایشی و یا به صورت رمانی سوررئالیستی ترسیم و تصویر می‌شد. تا آنکه از سالهای دهه هشتاد میلادی و به همراه تعمیق بحران از خودبیگانگی و درد بی‌معنایی بشر و خودگم‌گشتگی وجودی او، ژانر ادبی‌ای پدید آمده است که آمیزه‌ای است از برخی عناصر کلاسیک ساختاری رمان و ناول، یا مایه‌هایی از قصه‌های تمثیلی و لحن حکایت گونه، که به لحاظ محتوا می‌کوشد تا با درگیر کردن مخاطب در سلوکی شبه عرفانی و معنوی اما کاملاً شخصی و تهی از هویت دینی مشخص و پایبندی به باطن و یا ظاهر شریعت، به گونه‌ای مابین آدمی و هسته معنوی گم‌شده درون او ارتباط و پیوند برقرار کند، تا به نحوی بر بحران از خودبیگانگی کنونی غالب شود. شاید رمان و داستان نامیدن این قالب و ژانر ادبی اصلاً درست نباشد و شاید هم بتوان مسامحتاً تعبیر رمان و ناول را درباره آن به کار برد. هرچه هست، در این آثار، نحوی تلاش برای بازیافتن معنای قدسی گم شده و از دست رفته، به طریقی شبه‌عرفانی اما نه ملهم از نظام شریعت دینی و به گونه‌ای کاملاً فردی و شخصی دنبال می‌شود. همین صیغه فردی و شخصی بودن و تهی بودن آن از هویت متعین شریعت آسمانی و رنگ مشخص دینی (به قول غریبها: بنیادگرایی دینی) و نیز خالی بودن آن از روح مبارزه و سینه‌زدگی علیه نظام جهانی سلطه - که ذاتی هر عرفان اصیل و دینداری حقیقی است - موجب گردیده که کارگزاران تبلیغاتی مدافع وضع کنونی عالم، از این نوع پرداختن به مقوله معرفت و معنویت استقبال کنند. زیرا ضمن پرکردن بخشی از خلأ وحشتناک معنوی - روحی و اخلاقی انسان و جامعه مدرن، هیچ خطر بالقوه و بالفعلی علیه تداوم سلطه‌گری‌های نظام‌های سرمایه‌داری لیبرال نیز ندارد؛ تازه، با به درون و خلوت‌گرایی افراتی کشاندن فرد، به نحوی او را در پروسه مبارزه و مسئولیت اجتماعی دچار انفعالی می‌سازد که

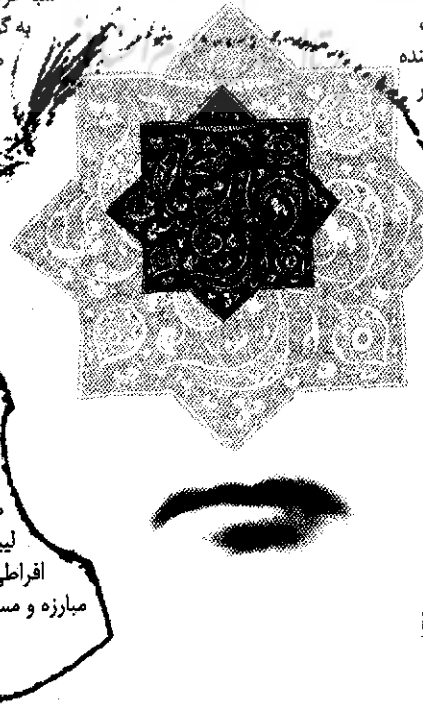
رمان، صورت ادبی تفکر مدرن است. عناصر تشکیل دهنده رمان در صورت و کیفیتی که در ادبیات رئالیستی قرن نوزدهم ظهور کردند، همگی به نحوی برگرفته از افق تاریخی - فرهنگی عالم پس از رنسانس بودند و بشر را به گونه‌ای متفاوت از اعصار پیشین تعریف می‌کردند. رمان، نحوی از انحصار تلاش و کاوش این بشر مدرن برای بیان حدیث وجود خود و تبیین نسبت و جایگاه خویش در جهانی است که بدان پرتاب شده بود. از همین روست که «میلان کوندرا» رمان را به نحوی جانشین فلسفه در تاریخ قرن هیجدهم به بعد غرب می‌داند. اگرچه سخن کوندرا بیان دقیق نسبت «رمان» و «فلسفه» نیست اما مایه‌هایی از حقیقت در آن هست.

رمان و فلسفه در عالم سوبژکتیویستی غرب مدرن هر یک به طریقی - و البته نه در مرتبه و مقامی برابر به لحاظ تاثیر گذاری و جایگاه در شاکله تمدن مدرن - روح کلی اومانیستی را محاکات می‌کنند. از این رو تدریجاً رمان تا حدودی و از جهانی به فلسفه نزدیک می‌شود و گاه حتی مثلاً در برخی آثار «آلبر کامو» تشخیص اینکه یک داستان‌نویس دارد به تجربه‌های فلسفی می‌پردازد و یا اینکه به عکس یک فیلسوف اگزیستانسیالیست دارد از ساختار رمان برای بیان آرای خود بهره می‌برد، دشوار می‌شود.

در قرن بیستم و در قلمرو سیطره صورت مثالی انسان بورژوا، می‌توان دید که فلسفه و رمان هر دو به بن بست و نحوی تمامیت تاریخی رسیده‌اند و نیز هر دو از سرنوشت تراژیک یک پایان حکایت می‌کنند. در پس بحرانهای مختلفی همچون بیکاریهای مستمر، افت و خیزهای اقتصادی شوک‌آور، رکود مزمن و آزاردهنده اقتصادی، افزایش خشونت و اصطکاکهای اجتماعی، تعمیق فاصله‌های طبقاتی، شیوع وحشتناک افسردگی‌های روانی و بحران رنج‌آور و کشنده حس عذاب‌آور تنهایی بی‌پایان در جهانی کر و کور و مکانیکی و... که جامعه مدرن قرن بیستم را می‌فرساید، یک بحران بزرگ اصلی خودنمایی می‌کند که بیش از هر مشکل دیگر و پیش از آن خود را نشان می‌دهد. این بحران، که دقیقاً از نسبت خود‌بنیادی اومانیستی بشر مدرن با عالم پدید آمده است و تا مدرنیته هست تداوم دارد و علی‌رغم همه تلاشها و تدبیراندیشی‌های فلسفی و تئوریک «هگل» و «مارکس» و «فروید» و «یونگ» و «فروم» و «مارکوزه» و «آلبورت» و «راجرز» و دیگران همچنان لاینحل باقی مانده و گریبان بشر مدرن غربی را می‌فشارد، مشکل «از خودبیگانگی» بشر جدید است.

جدایی آدمی از فطرت معنوی و

● جدایی آدمی از فطرت معنوی و «خودم تعالی فردی» اش امری است که در عصر جدید و دوران مدرن به صورتی مضاعف در آمده است.



مطلوب صهیونیسم و فراماسونری و بورژوازی حاکم بر عالم است.

البته نمی‌خواهم منکر برخی فواید بالعرض آثار معنویت‌گرایی شبه ادبی به سبک و سیاق «پیشگویی آسمانی» اثر «جیمز رد فیلد» «پیام دگرگون» اثر «مارلو مورگان» «حکایت دولت و فرزادگی» اثر «مارک فیشر» «در ستایش هیچ» و «رفیق اعلی» از آثار «کریستیان بوین» و نمونه‌های بسیار دیگر نظیر آثار «کارلوس کاستاندا» «پائولو کوئیلو» یا مشهورتر و اثرگذارتر از همه آنها «کیمیایگر» و «کوه پنجم» و نظایر اینها از آثار

«پائولو کوئیلو» شوم. بلکه جان سخن این است که این آثار، ضمن کوشش - تا حدودی موفق - به منظور پاسخگویی به خلأ معنوی و اعتقادی و بحران از خود بیگانگی بشر مدرن معاصر و تسکین بخشی از رنجها و دردهای برخاسته از جهنم نیست انگاری اومانیستی، چون ماهیت دینی اصولگرا (به قول غریبها: بنیادگرا) و ستیهنده و آرمانگرا و مبارزه‌جویی اجتماعی و مسئولانه علیه نظام جهانی کفر و ظلم ندارند از این رو به عنوان پدیده‌هایی بی‌آزار و حتی مسکنهایی بعضاً کارا برای کاهش فشار افسردگی برخاسته از سوژه‌انگاری و خودبنیادی نفسانی غرب مدرن، مورد استقبال و استفاده نظامهای فرهنگی و تبلیغاتی و حتی سیاسی غرب نیز قرار می‌گیرند؛ و همین امر توضیح دهنده حداقل بخشی از راز شهرت جهانی و روز افزون نویسنده‌گانی چون «بوین»، «ردفیلد»، «کوئیلو» و حتی کسانی چون «لوتیژی» و «کاترین پاندر» و «شاکتی گویال» است. بر این مهم تاکید کنم که مقصود من این نیست که همه یا عده‌ای از این نویسندگان مأمور یا عضو لژهای ماسونی یا عامل و کارگزار کانونهای قدرت و ثروت هستند. بلکه غرض این است که آرا و آثار اینها، به دلیل خصایصی که گفتم، علی‌رغم بسیاری نکات یاری دهنده یا مثبت که برای فرد افسرده یا نیست انگار و گرفتار از خود بیگانگی به همراه دارد در کل و در مجموع، از طرف نظام جهانی رسانه‌های صهیونیستی و محافظ بین‌المللی فرهنگی تحت کنترل فراماسونری، به عنوان آلت‌رناتیوی در برابر دین‌گرایی انقلابی و ستیهنده مطرح می‌شود و مورد حمایت قرار می‌گیرد. زیرا برهم زنده وضع کنونی عالم و سیطره سرمایه‌سالاری لیبرال و ضد انقلاب یهودی - ماسونی نبوده و نیست، بلکه ناخواسته، با تسکین فشارهای ناشی از جهان کفرزده و بی‌ایمان غرب مدرن و درگیر سلوک شخصی غیر آرمانگرایانه کردن افراد، در واقع شاید ناخواسته به تحکیم سلطه نظام موجود در مقطع کنونی مدد می‌رساند. شاید بتوان راز حمایت‌های محافظ سرمایه داری بین‌الملل نظیر «اجلاس سالیانه جهانی سازی» (داوس) از «پائولو کوئیلو» و یا سخنان ستایشگرانه «شیمون پرز» نخست وزیر سابق رژیم صهیونیستی درباره کوئیلو، و یا مخالفت شدید کوئیلو با بنیادگرایی دینی و دعوت به پلورالیسم راه در همین کارایی ژانر شبه ادبی «معنویت‌گرایی تهی از شریعت و دیانت» برای لیبرالیسم جهانی جستجو کرد.

کلیاتی درباره ژانر

«حکایت کردن از معنویت مسخ شده»

این ژانر را شاید نتوان دقیقاً رمان یا ناول دانست. البته بعضاً مایه‌های زیادی از رمان و ناول در برخی از این آثار وجود دارد. مثلاً اگر راجع به «پائولو کوئیلو» سخن می‌گوییم در برخی آثار او نظیر «ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد» یا «کنار رودخانه بیدار نشستم» و گریه کردم» مایه‌ها و عناصر داستانی و حتی ساختار داستانی به طور کلی وجود دارد. اگرچه اگر با خطکش استانداردهای ادبیات داستانی نگاه

● به زحمت می‌توان «کیمیایگر» اثر کوئیلو یا «پیشگویی دهم» را یک داستان در معنای دقیق کلمه دانست. شاید بتوان آن را ژانر حکایت قلمداد کرد. حکایت نه در مفهوم قرون وسطایی غربی یا حکایات داستانی پیشین ما، بلکه ژانری میان رمان و حکایت قدیم، که مایه‌هایی از هر دو دارد؛ و بیشتر، از گم‌گشتگی و جستجو به دنبال معنویت از دست رفته صحبت می‌کند.

کنیم، به زحمت می‌توان «کیمیایگر» اثر کوئیلو یا «پیشگویی دهم» را یک داستان در معنای دقیق کلمه دانست. شاید بتوان آن را ژانر حکایت قلمداد کرد. حکایت نه در مفهوم قرون وسطایی غربی یا حکایات داستانی پیشین ما، بلکه ژانری میان رمان و حکایت قدیم، که مایه‌هایی از هر دو دارد؛ و بیشتر، از گم‌گشتگی و جستجو به دنبال معنویت از دست رفته صحبت می‌کند. البته طریقی که برای این معنویت نشان می‌دهد، اصولگرایی دینی نیست بلکه معنویت دست و پا شکسته و مسموخ و تهی از شریعت و آرمان و مسئولیت اجتماعی‌ست، که گاه پلورالیسمی نسبی انگارانه را ترویج می‌کند و به هر حال، فاقد وجه کفرستیزی و ضدیت با ظلم و مکانیسم امر به معروف و نهی از منکر و رسالت‌بینارسازی و تشکیل حکومت و هرنوع تعهد سیاسی و اجتماعی برای برهم زدن وضع ظالمانه عالم است.

این ژانر یا این ادبیات را می‌توان دارای این ویژگیها دانست:

۱. جزییات شخصیت‌پردازی و تکنیکهای داستانی در آن بسیار کم رعایت می‌شود یا اصلاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد.
۲. شاخصه‌های ساختار داستانی به صورتی بسیار کم رنگ در آن دیده می‌شود.

۳. نوعی حس معنویت‌طلبی و جستجو به دنبال یک معنویت و آرامش گمشده برای فرار از تهیایی و از خود بیگانگی‌ها در آن دیده می‌شود.

۴. این معنویت‌گرایی مبهم، اگرچه بیشتر تأثیرپذیرفته از برخی عناصر آیینهای «هندو» و «بن بودیسم» و میراث عرفان سرخ‌پوستی و بویژه میراث توراتی تلمودی است، اما پابندی مشخص به یک شریعت و اساساً اعتقاد به یک هویت دینی معین ندارد و غالباً تحت عنوان کلیشه‌گریزی و فرار از قالبی شدن و پرهیز از ظاهرگرایی، پابندی اصولگرایانه به یک دین یا شریعت را نفی می‌کند.
۵. در این ژانر حکایتگر معنویت مسموخ، از وجوه انقلابی‌تعالیم پیامبران و عرفا و قدیسین، نظیر انقلابیگری و جهاد مقدس و مبارزه با حاکمان ظالم و امر به معروف و نهی از منکر و نظایر اینها، خبری نیست؛ و مخاطب این آثار، در فضای نرم پرنیان آلودی که از «حسهای غریب شخصی» و «پیامهای آسمانی» و «عشق فراگیر» و «پذیرش همه چیز و همه کس» و نحوی پلورالیسم شبه معنوی یکسره دم می‌زند چنان غرق می‌گردد که جایی و امکانی برای طرح مفاهیمی چون مبارزه با طاغوت و ظلم ستیزی و مرزبندی با کفر و... که از ارکان اصلی همه ادیان است، باقی نمی‌ماند.

۶. در این آثار، از «عشق» بسیار سخن گفته می‌شود. اما به این حقیقت کمتر اشاره می‌شود که در چارچوب رویکرد سوژه‌انگارانه مدرن، که نسبتی سوژه - اژه» میان آدمی یا خود و دیگران و طبیعت برقرار می‌کند، هیچ نوع دوست داشتن سالمی هم امکان تحقق ندارد، چه رسد به عشق، که حقیقتی روحانی و ایثارگرانه دارد!

به عبارت دیگر، تلاش به منظور ایجاد دوست داشتن سالم، یا به تعبیر نویسندگان این کتبه مناسبات عاشقانه در جهان سرمایه‌سالاری که از سرتاپای آن سود انگاری و سوداگری و زرسالاری و استکبار نفسانی و خودبنیادی می‌بارد، امری کاملاً عبث و رؤیایی رمانتیک برای شیرین کردن خواب غفلتی‌ست که نظام جهانی سلطه، برای شهروندان خود در این روزگار تبارک دیده است.

۷. رویکرد غالب این نوع ادبیات، متجر به کاهش حس ستیهندگی و آرمانگرایی انقلابی توأم با احساس مسئولیت دینی نسبت به فرد و اجتماع، و نفی اصولگرایی دینی می‌گردد، که طبعاً مطلوب موردنظر

حاکمان نظام جهانی است؛ و ضمناً تا حدودی و از جهاتی، به دفع برخی خلأها یا تخفیف برخی فشارهای برخاسته از سیطره کفر اومانیستی کنونی در بعضی افراد کمک کرده، موجب سازگاری بیشتر آنان با نقش مقدرشان - نقش تعیین شده توسط سیستم سرمایه سالاری جهانی - می‌گردد.

۸. در این ادبیات، در بسیاری موارد، صورت انفعال نیست‌انگارانه مدرن، برنامه میراث تعالیم آیینها و ادیان شرقی و عرفانی حمل می‌گردد، و حاصل آن موجودی مسخ شده و کج و معوج و مولودی بی‌هویت است که در خود از ظواهر نشانه‌ها و علایم ادیان آسمانی و تعالیم قدسی بسیار دارد، اما باطن

آن همانا ترویج انفعال نیهیلیستی پسامدرن است. از همین روست که این ژانر ادبی، در میان گروههای وسیعی از روشنفکران و حتی بوروکراتها و تکنوکراتها و طبقه متوسط مدرن جوامع غربی، بویژه در میان جوانان و زنان، که ظرفیت بیشتری برای پذیرش حسهای رمانتیک دارند، مورد استقبال بسیار قرار گرفته است. زیرا ضمن اینکه نافی کلیت و روح و شاکله تمدن مدرن نیست و از این رو یا منافع طبقاتی بوروکرات - تکنوکرات‌ها و طبقه متوسط مدرن سازگاری دارد، در عین حال از فشار و تلخی ناشی از زهر نیست‌انگاری زندگی و تفکر مدرن نیز تا حدودی می‌کاهد.

چنان که در پیش گفته، «پائولو کوئیلو» «جیمز رد فیلد» «کارلوس کاستاندا» «مارلومورگان» «مارک فیشر» و بسیاری دیگر، در زمره نویسندگان معروف این ژانر هستند. در میان این جمع، شهرت جهانی کوئیلو و نفوذ برخی آثار او نظیر «کیمیاگر» در مقیاس بین‌المللی و نیز در ایران، بیشتر از دیگران بوده است. با هم مروری کوتاه بر آرا و برخی آثار او خواهیم داشت.

پائولو کوئیلو؛ در جستجوی هویت فراموش شده؟

پائولو کوئیلو اهل برزیل است و متولد در «ریودوژانیرو» به سال ۱۹۴۷. پدر او مهندسی سلطه جو و دارای عقاید محافظه‌کاران بود و مادرش زنی تحصیل کرده و فارغ‌التحصیل رشته موزه‌شناسی. روابط پدر و مادر با پائولو چندان محبت‌آمیز نبود. به دلیل شخصیت نامتعارف «پائولو کوئیلو» خانواده‌اش سه بار او را در بیمارستان امراض روانی بستری کردند و او دوباره از آنجا گریخت. در جوانی ایمان مذهبی خود را از دست داد و در طفیان نسبت به مناسبات خانوادگی، به سال ۱۹۶۸ به جنبش اعتراضی دانشجویان پیوست و مدتی به مطالعه «مارکس» و «انگلس» و «چه‌گوارا» پرداخت و سپس به هیپی‌گری روی آورد، و وارد جنبش «عشق و صلح» شد. به مواد مخدر روی آورد و به فرقه‌های شیطان پرست پیوست. قبل از ازدواج سال ۱۹۸۱ با «کریستیانا اوتی سیکا» سه ازدواج و جدایی را تجربه کرد. مدتی توسط شبه‌نظامیان حکومت دیکتاتوری وابسته به آمریکا در برزیل، به همراه همسر دومی

دستگیر و به سختی شکنجه شد. قبل از اینکه نویسنده‌ای معروف شود، به کارگردانی تئاتر و ترانه‌سرایی برای خوانندگان موزیک پاپ برزیل نظیر «الیس ریجنا»، «ماریا بتانیا» و «رائول سیکاسا» پرداخت. به سال ۱۹۸۱، در سن سی و چهارسالگی مجدداً به ایمان دینی روی آورد و کاتولیک شد؛ و مدتی بعد، تحت تاثیر تعالیم یک مرشد فرقه قدیمی کاتولیکی به نام فرقه Regnus Agnus Mundi که مخففاً «رام» (RAM) نامیده

می‌شود، به سفر زیارتی‌ای پرداخت، که دستمایه نخستین اثر منتشر شده او «سفر به دشت ستارگان» به سال ۱۹۸۷ م گردید.

انتشار «کیمیاگر» به سال ۱۹۸۸ م، موجب شهرت فوق‌العاده او شد. از دیگر آثارش می‌توان به ترتیب از «بریدا» ۱۹۹۰، «دیدار با فرشتگان» (والکریها) ۱۹۹۲، «مکتوب» ۱۹۹۴، «در ساحل رودخانه پیدرا و نشستیم و گریه کردم» ۱۹۹۴، «کوه پنجم» ۱۹۹۶، «مبارزان راه روشنائی» ۱۹۹۷، «ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد» ۱۹۹۸، «شیطان و دوشیزه پریم» ۲۰۰۰ نام برد. بررسی دقیق همه یا اکثر آثار کوئیلو به لحاظ محتوایی، از مجال این گفتار فراتر است. از این رو، ویژگیهای کلی اکثر آثار او را از منظر محتوایی

و برخی ویژگیهای داستانی و نیز اصلی‌ترین آرای او را که بخصوص، در گفتگو با «خوان آریاس» (زندگی من؛ پائولو کوئیلو - خوان آریاس؛ خجسته کیهان؛ انتشارات مروارید؛ ۱۳۸۱) و در برخی مصاحبه‌ها و یادداشتهای دیگر، بیان کرده است، فهرست وار مطرح می‌کنم. تا موجب ایجاد یک شمای کلی و اجمالی از آرا و خصایص آثار او گردد:

۱. آثار کوئیلو، به لحاظ نثر و ساختار داستانی با یکدیگر متفاوت هستند. برخی از آنها نظیر «ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد» و «شیطان و دوشیزه پریم»، ساختار داستانی قوی‌تری دارد و بعضی دیگر مثل «مکتوب» یا «کیمیاگر» و «بریدا» به لحاظ تکنیک و ساختار رمان، از وجه داستانی کمتری برخوردار است؛ و شاید بیانگر یک ژانر میان رمان و حکایت باشد.

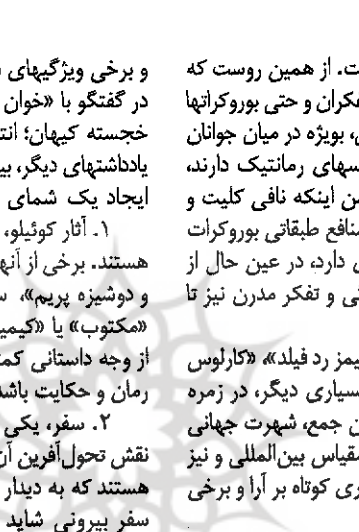
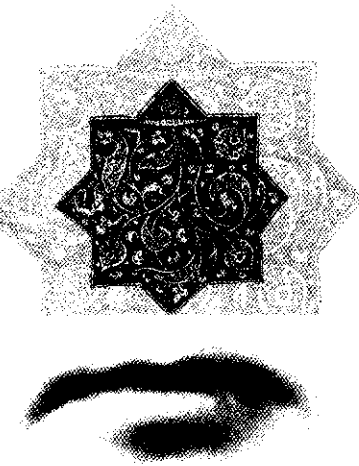
۲. سفر، یکی از مضامین اصلی آثار کوئیلو است. او به سفر و نقش تحول‌آفرین آن، اعتقاد بسیار دارد. قهرمانان آثار او، بعضاً مسافرائی هستند که به دینار فرشتگان یا به جستجوی گنجی پنهان می‌روند؛ سفر بیرونی شاید نمادی از یک سلوک درونی برای آنان باشد.

۳. در آثار کوئیلو، رگه‌های نحوی عرفان فردی و شخصی و آمیخته به تمثیلات جادوگرانه و بهره‌مند از میراث بسیاری از سنتهای عرفانی و دینی کهنسال و فرقه‌های سری و جادوگرانه، حضور دارد. اما در «کیمیاگر» به عنوان مهم‌ترین اثر او، ردیابی برخی حکایات مثنوی مولوی با تأثیرپذیری صریح و شدید از تورات، دیده می‌شود. قهرمان کتاب «کوه پنجم» نیز، پیامبری یهودی‌ست و نوع رابطه پیامبر با خدا و دغدغه‌های وی در ارتباط با قادر متعال و حس و حال کلی کتاب، بسیار متأثر از تصویر یهودی و توراتی رابطه پیامبر با خداوند است. و این امر، صیغه یهودی زده آثار کوئیلو را پررنگ‌تر می‌کند.

۴. یکی دیگر از درونمایه‌های آثار کوئیلو، نحوی کشمکش و تلاش و تردید در مسیر انتخاب در افق زندگی‌ست که گاه رنگ و بویی اگزیستانسیالیستی - شبیه برخی آثار «رپچارد باخ» - به داستانهایی کوئیلو می‌دهد.

۵. کوئیلو، به اعتراف صریح خود، کاتولیک است. اما سخنان گنگی که درباره «خدای مؤنث» بر زبان می‌آورد و اینکه مدعی می‌شود: «ادیان چهره مؤنث خداوند را که جز رحمت و عشق به زندگی، انسانها و چیزها نیست، پنهان می‌کنند. من این را نمی‌پسندم»، جلوه‌هایی از شرک اومانیستی به آرای او می‌دهد. بویژه اگر به دعای او در خصوص شعار فراماسونری «پولاریسم دینی» نیز توجه کنیم.

۶. کوئیلو علی‌رغم ادعای کاتولیک بودن، هیچگاه یک اصولگرای دینی نیست. او به سبک امپریالیزم لیبرال، اصولگرایی دینی را



● کوئیلو به تعبیر خودش خدای استاندارد شده‌ای که به طور جزمی برای همگان معتبر باشد... خدایی واهمه‌انگیز است. او صراحتاً از مذهب و معنویت شخصی مطلوب لیبرالها دفاع می‌کند.

«بنیادگرایی» می‌نامد، و می‌گوید: «با بنیادگرایی به عمیق‌ترین و بدترین شکلی به اعتقادات تیره قرون وسطی باز می‌گردیم.» او همچنین درباره قرن بیستم و یکم می‌گوید: «این خطر وجود دارد که بمب بنیادگرایی منفجر شود. که به نظر من، به نحوی متناقض، نشانگر فقدان ایمان است.»

او در گفتگو با «خوان آریاس»، صراحتاً می‌گوید که «مبارز راه روشنایی»، او، مخالف بنیادگرایی است.

کوئیلو با اینکه خود، طعم خشونت استبداد وابسته به امپریالیسم و شکنجه‌های نفرت‌آور رژیم‌های دست‌نشانده لیبرال دموکراسی آمریکا و نظام جهانی سلطه را چشیده است، اما رویکردی رادیکال و انقلابی علیه نظام جهانی ندارد؛ و رادیکالیسم دینی ضد اومانستی را، معادل «تعصب» می‌داند؛ تحت عنوان مخالفت با «ایدئولوژیهای بزرگ» به انکار آرمانگرایی می‌پردازد.

کوئیلو چه بخواهد و چه نخواهد، به طریق خود و با رنگ و لعابی از عرفان و معنویت مسموخ و یهودی‌زده و آمیخته به شعارهای فراماسونری «پلورالیسم دینی» و «مدارای با باطل» به خدمت حاکمیت جهانی نئولیبرالیسم سرمایه‌سالار درآمده است، و این موضع‌گیری، با دفاع او از حکومت راست‌گرای «فرناندو انریکه کاردوسو» در برزیل، کاملاً همسویی دارد.

۷. جالب این است که کوئیلو با این همه سخن گفن از معنویت، در جستجوی «آرمانشهری اینترنتی» است.

او ماهیت ساختاری و سیستماتیک و جهت‌دار «اینترنت» را دریافته و اسیر نگاهی ایزاری به این مقوله گردیده است. او به راستی گمان می‌کند «اینترنت» می‌تواند «آرمانشهر نوینی» پدید آورد که «مرکز مباحثه جهانی» باشد. این دعاوی، اگر ناآگاهانه مطرح شده باشند، حکایت از توهمی بزرگ و غفلتی عظیم نسبت به ماهیت تکنولوژی، مدرن و تمدن جدید و سیستم ارتباطی کاملاً کنترل شده اینترنتی و نقش سرمایه‌سالاری جهانی و «کالای یهود» در کنترل و اداره آن دارد؛ اگر آگاهانه و عمداً و به انگیزه

غفلت‌زایی مطرح شده باشد، که البته جای تأسف و تردید بسیار در خصوص شخصیت کوئیلو دارد. در واقع کوئیلو در «آرمانشهر اینترنتی» به دنبال یک اتوییای دموکراتیک می‌گردد که شاید بیانی دیگر از «عقل مفاهمه» «هابرماس» و «جامعه باز» «کارل پوپر» باشد، و چیزی نیست مگر تأیید وضع کنونی نظام جهانی سلطه و پذیرش آن. کوئیلو در گفتگو با «خوان آریاس» به صراحت از نگاهی ایزاری و مبنی بر «اصل پیشرفت» نسبت به تکنولوژی دفاع می‌کند. و این، چه‌بگذرد این حقیقت است که او به مرزهای تاریخی - فرهنگی عالم مدرن تعلق دارد؛ و فراتر از آن، دلیسته نظام لیبرال - دموکراسی سرمایه‌سالار است؛ و فقط در جستجوی افزودن چاشنی معنویت مسموخ به نگاه ایزاری این عالم است، تا تلخی رنج‌آور زهر نیست انگار آن را در جان آدمیان، تا حدودی تسکین بخشد. او از جستجو درباره معنویت فراموش شده سخن می‌گوید؛ اما پس از چرخاندن مخاطب در جهانی پر از اساطیر و و تعبیر هندو و بودائیستی و بویژه یهودی، نهایتاً از او می‌خواهد تا همه این ظواهر دینی را ماده‌ای برای صورت انفعال نیست انگاری مدرن قرار دهد و در خود فرو رود و در تصویری وهم‌آلود از عشقی رمانتیکه شعارهای فراماسونری در خصوص پلورالیسم و نظایر آن سردهد و با انقلابیگری دینی، با تهمت «تعصب» و «فرورفتن در تاریکیهای قرون وسطی»، مخالفت ورزد. در این نقطه است که معنویت‌گرایی مسموخ کوئیلو، وسعتی می‌یابد که در انبان عجیب خود، هم برخی ظواهر عرفان اسلامی را جای می‌دهد و هم

«شیمون پرز» صهیونیست را به عنوان طالب معنویت درکنار آنها قرار می‌دهد، و آدمیان را دعوت می‌کند تا با لبخند عشق رمانتیک، به «آرمانشهر اینترنتی» امپریالیسم لیبرال بپیوندند. در چنین حالتی «معنویت» مورد نظر کوئیلو، درسوک فلان عارف همان قدر پینا می‌شود که در اجلاس جهانی‌سازی (داوس) که محل تجمع قدرتمندترین سرمایه‌داران و سیاستمداران امپریالیست و صهیونیست عالم است؛ و «کوئیلو» به عنوان سخنران به اجلاس آن دعوت می‌شود و مورد ستایش شیمون پرز قرار می‌گیرد.

جالب اینکه «شیمون پرز» در اجلاس «داوس» به کوئیلو می‌گوید که معنویت ترویج شده از طرف این نویسنده را «برای رسیدن به صلح در خاورمیانه، باید درونی کرد!» و خود کوئیلو می‌گوید که معنویت موردنظرش برای سران اقتصادی و سیاسی نیز جالب توجه است...؛ معنویتی که نه با بنیادگرایی، بلکه با آزادی‌اندیشه و روان [بخوانید لیبرالیسم] پیوند دارد.

کوئیلو به تعبیر خودش خدای استاندارد شده‌ای که به طور جزمی برای همگان معتبر باشد... خدایی واهمه‌انگیز است. او صراحتاً از مذهب و معنویت شخصی مطلوب لیبرالها دفاع می‌کند. با این تعبیر، روشن است که خدای موردنظر او با خدای ادیان توحیدی فاصله زیادی دارد؛ و احیای اصولگرایی دینی، مورد مخالفت او قرار می‌گیرد. کوئیلو در «اجلاس داوس»، «بنیادگرایی دینی» را محکوم می‌کند، و آن را بسیار وحشتناک می‌داند.

معنویت مسموخ کوئیلو

و سیطره نئولیبرالیسم

من جداً معتقدم در جستجوی نویسندگان نسل انقلاب اسلامی برای پیدا کردن ساختاری جانشین، جهت عبور نسبی از ساخت رمان ادبیات اومانستی عالم مدرن، استفاده از چهارب پاتولو کوئیلو و سبک حکایت گونه برخی آثار او، بسیار مفید و قابل استفاده است. اما در مواجهه با کوئیلو، به این حقیقت مهم باید توجه کرد که آثار او، احیای نحوی معنویت مسموخ یهودی زده به عنوان مسکنی برای تسکین فشار سنگین ناشی از بحران از خودبیگانگی تفکر و تمدن مدرن است؛ و خواه ناخواه در خدمت حفظ سیطره نظام جهانی سلطه و نئولیبرالیسم کاپیتالیستی است. ارتباطهای خاص کوئیلو با صاحبان قدرت و «داوس» و افرادی نظیر «شیمون پرز» و «بوریس یلتسین» رژیم حاکم بر برزیل و شعارهای فراماسونری و لیبرالی او، این تردید را پدید می‌آورد که بخشی از شهرت عالمگیر و پرشتاب کوئیلو، ممکن است ناشی از حمایت‌های خاص جریانها و محافل صهیونیستی و فراماسونری باشد.

ترویج آثار و آرای کوئیلو و آرای نویسندگان مشابه وی، در کل می‌راند به جریان استحاله فرهنگی - سیاسی مروج نسبی‌انگاری و پلورالیسم دینی و مخالف اصولگرایی انقلابی و دینی در کشورما خدمت بزرگی کند؛ و به نظر می‌رسد که تاکنون نیز در پروسه آرمان‌زدایی و دور بردن نسل جوان از حس و حال‌های انقلابی و مسئولیت‌طلبی‌های انسانی و اجتماعی مبارزه‌جویانه علیه نظام جهانی سلطه، بسیار مؤثر بوده است. البته این سخن، به معنای دعوت به سانسور و یا حذف آثار کوئیلو نیست. بلکه به معنای اندیشیدن به ماهیت آرای او و تأثیری که این آثار بر جای می‌گذارد و چاره‌اندیشی خودآگاهانه و در پیش گرفتن تدبیری خردمندانه، برای خنثی کردن تبعات منفی و نئولیبرالی آن است.

